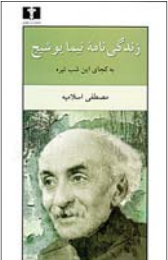


روزنامه ادبیات و کتاب		
نگاهی به «خوف» رمان تازه شیوا ارسلطویی، من، دیگری است صفحه ۸	گفت‌وگو با مژده دقیقی، درباره «ظلمت در نیمروز» آرتور کوسترلر صفحه ۹	
روزنامه		

سرخط	
حاشیه‌ای بر روایت مصطفی اسلامیة از زندگی دکتر محمد مصدق و نیما یوشیج خاطرات و تالما‌ت	

تاریخ ایران هنوز نتوانسته است از شیخ مصدق» و «نیما» گذر کند. پرتره‌های دوران مدرن تاریخ ما، که «نه دیگر» کاملاً تاریخی‌اند و «نه هنوز» در ادبیات و متن تاریخی هضم شده‌اند، پس به صورت امری مسالسه‌ساز مانده‌اند از این‌رو با وجود آثار و دیدگاه‌های مختلفی که درباره دکتر محمد مصدق و نیما یوشیج منتشر یا مطرح شده‌است، روایت این دو شخصیت‌دوران‌ساز هنوز ناتمام و نایسندۀ است. زیر این دو، تکه‌هایی از گذشته‌اند که در گذشته جا مانده‌اند، «گذشته‌ای که صوراًبه‌منظر ملس‌ت، تا با تغییر در قطعات آن و درهم شکستن مرزها و ترسیم دوباره آن، وضعیت‌ی جدید ساخته شود. مواجهه ادبیات با تاریخ، به یادآوردن خاطره‌ها (تاریخ) است، همان امیدهای تابشده گذشته که در نظم مستقر ادغام نشده‌اند، از این‌رو بازخوانی‌شان امکان نوعی گشودگی سیاسی/ فرهنگی را فراهم می‌کند. روایت مصطفی اسلامیة از زندگی مصدق و نیما نیز گذشته ناتمام را احضار می‌کند تا شاید بازخوانی‌شان وضعیت‌ی تازه را ممکن سازد. نیما و مصدق در فاصله دو گسست تاریخی مدرن و مهم رزسته‌اند. انقلاب مشروطه و کودتای ۲۸ مرداد. هر دو نیز در راستای آرمان‌های مشروطه و دستاورد ملتی ایستادند و مبارزه کردند «که انقلاب خونین مشروطه را پشت سر نهاده بود و نخستین مجلس شورای ملی‌اش به توب بسته شده بود؛ زهر استبداد مغیر را چشیده بود و بار دیگر برای آزادی جنگیده بود؛ بی‌طرفی‌اش در جنگ جهانی اول شکسته بود و از قطعی و طاعون جان سالم به در برده بود، به تالان ایستادگی‌اش در برابر دخالت دولت‌های بیگانه، آوار کودتای ۱۲۹۹ بر سرش ریخته بود و در سال‌های سیاه خودکامگی رضاشاه، تعطیلی مطلق مشروطه و ممو کراسی جوانش را دیده بود. تا سرانجام پس از آن رخ و نه نامرادی توانسته بود در شرایطی استثنایی صاحب دولتی ملی و قانونی شود.» صدق و نیما هر دو دورانی را تمام و دوران دیگری را آغاز کردند. هر دو در آغاز عصر مدن ما وضعیت‌آفرین بوده‌اند: نیما،



بی‌شک آغازگر شعر مدرن ایران است. شاعری که برای گفتن آنچه می‌اندیشید و می‌خواست بگوید گریزی نداشت مگر آنکه ساختار کهن شعری را بشکند و گنجایشی فراهم آورد تا آدجهای شعرای شعرای ایران بتوانند «در یک یا چند صراع یا یکی دو کلمه از روی اراده و طبیعت هرقدر بخواهند صحبت» کنند و «هرجا خواسته باشند سوال و جواب خود را تمام کنند» شاعری که پس از انتشار منظومه «افسانه، «الشکری از محافظه کارانی که تاب هیچ‌گونه نوآوری را نداشتند در سن ستون‌های عظیمی چون فردوسی و مولوی و سعدی و حافظ سنگر گرفتند، ارتجاع خود را پنهان کردند و به پنهان پاسداری از شعر ادب فارسی بر سرانیده افسانه ناخندند» اما او از عیب‌گیری مخالفان خود نهراسید و حتی از طعنه و استهزای آنان نرنجید. شاعری که در پاسخ طعنه‌ها، خطاب به میرزاده عشقی- از مدود دوستان نزدیک نیما، که او

را به واسطه استعدادی که داشت با خود هم‌عقیده کرده بود، هم او که جسارت این را داشت که افسانه را در روزنامه انقلابی و پیشرواش به چاپ برساند- نوشت: «من هیچ متالم نمی‌شوم به جای فکر طولانی در ایرادات آنها با کمال اطمینان به عقیده خود، شعر می‌گویم، یا همین که هوا تارک‌ها شد به میهمانخانه یالتا می‌روم. غذا می‌خورم به سلاطین تو و هشترویدی... من مصایب خود را به دوش کشیده و به آنجا می‌برم.» مصدق نیز با رخداد ملی شدن صنعت نفت، وضعیت‌ی را خلق کرد که «الهام‌بخش اعتماد و آگاهی هزاران آدمی شد که در بن‌بست استعمارزدگی خویش تا با مرگ با مصدق» پیش رفتند؛ نیما یوشیج و دکتر محمد مصدق هر دو وضعیت‌آفرین و البته دچار «وضعیت‌کشی» بوده‌اند. زیرا کودتا، گذشته از آنکه به معنای ساقطشدن دولت است به تعبیر کلود لوفور، «وضعیت‌کشی» نیز هست. مصدق که در آخرین سخنان خود در دادگاه تجدیدنظر گفت: «اینجلب زیر بار هیچ محکومیتی نخواهم رفت و تا سر حد امکان با تمام وسایل قانونی و در تمام مراجع قضایی موضوع را تعقیب خواهم کرد، زیر محکومیت من محکومیت ملت ایران است»، پس از کودتا سه سال زندان انفرادی خود را در زندان لشکر دو زرخی پادگان قصر گلراند و پس از آن به احمدآباد، به تنه باغ کوچک که برایش مانده بود منتقل شد و تا «واپسین ماه‌های عمر خود، به‌رغم سختگیری‌های شدید و موانعی که سلاواک در راه ارتباط او با دیگران فراهم آورد بود، با اغلب افراد و سازمان‌های فعال در مسیر جنبش ملی ایران» در ارتباط مستمر بود. و نیما که در رویدادهای ۲۸مرداد چنین سرود: «فکر می‌کردم در ره چه عبث / که ازین جای بیابان هلاک / می‌تواند گذرش باشد هر راهگذار، باشد او را دل فولاد آگرا / و برد سهل نظر / در بد و خوب که هست / و بگیرد مشکل‌ها آسان / و جهان را راند/ جای کین و کشتار / و خراب و خذلان...» سال‌های پس از کودتا را «در بیابان هلاکی گذراند که خون برادرهایش «آثرا و در خون‌پیان، بی‌گناه غلتان در خون» بود.

ادامه در صفحه ۸

توضیح	
شرق: پیرو انتشار گفت‌وگوی استاد ارجمند دکتر علی فردوسی با تیتیر «تاملاتی بر پرسشش معنای زندگی» در صفحه ۷ «شرق» دیروز، بیت نقل‌شده توسط ایشان از حافظ (با مدعی بگوید احوال عشق و مستی) در بخش تصحیح (به با مدعی مگوید اسرار عشق و مستی) تغییر یافته که استاد گرامی بر درستی و دقیق بودن بیت (با مدعی بگوید...) تأکید دارند.	

روزنامه

ادبیات و کتاب

نگاهی به «خوف» رمان تازه شیوا ارسلطویی، من، دیگری است صفحه ۸	گفت‌وگو با مژده دقیقی، درباره «ظلمت در نیمروز» آرتور کوسترلر صفحه ۹
روزنامه	

عطف	
مروری بر «نسخه‌های شیخ برای سیاستمداران» اثر سیدشهاب‌الدین طباطبایی در خواب جس می‌زندم یاد	

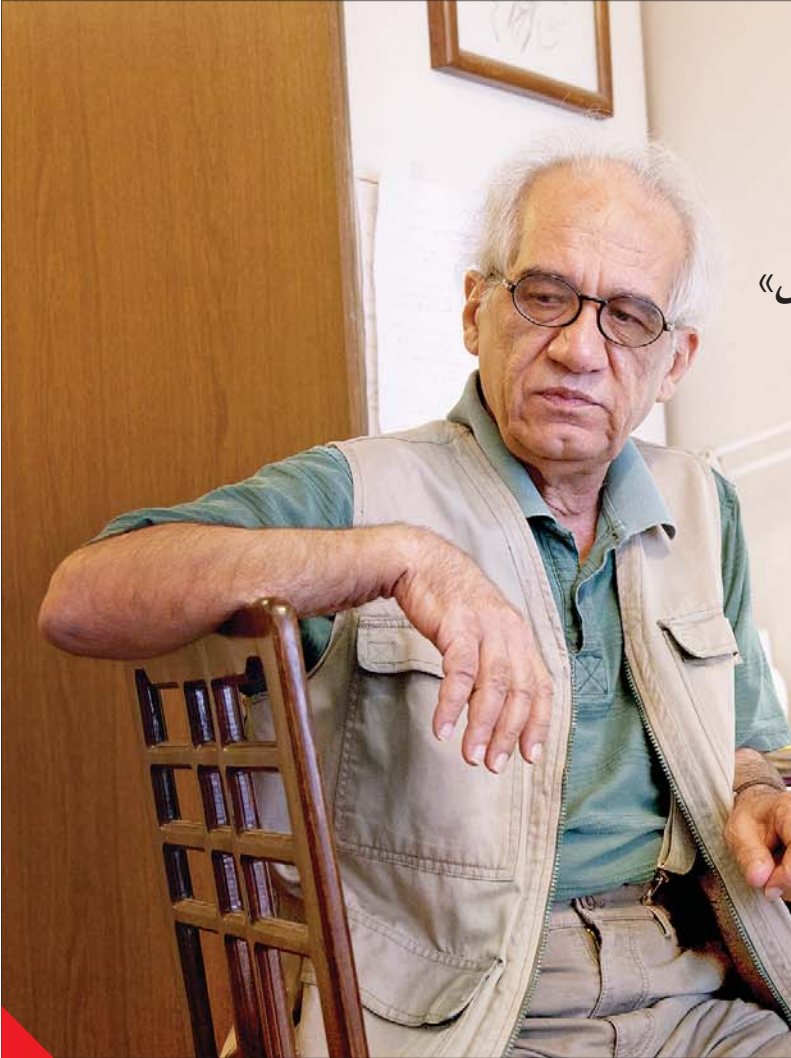
«در کلیات سعدی، انصافا نصیحت‌الملوک در کنار گلستان و بوستان به حاشیه رفته و مهجور افتاده، از سعدی که می‌گوییم بی‌شک بوستان و گلستان‌اش به یاد می‌آید، جز ادبیات‌خوانده‌ها و سعدی‌شناسان کمتر

کسی نصیحت‌الملوک را می‌شناسد یا خوانده است. اگر کلیات سعدی را به دوستی هدیه کنیم گلستان و بوستان را ابتدا به خاطر اسم در کردن‌شان شروع می‌کند و به سبب جذابیتشان ادامه می‌دهد و بعد هم کار و گرفتاری اجازه نمی‌دهد و آخر هم نصیحت‌الملوک، عبدالزاق طوسی، دستور می‌دهد که از تمامی کتاب‌های باستانی ایران کتاب واحدی بسازند که اتفاقا این کتاب به نام خودش به «شاهنامه ابومنصوری» شهرت پیدا کرد. اما این کتاب یکی از بزرگ‌ترین منابع فردوسی شد، البته فقط سروده‌های دقیقی طوسی که فردوسی کاملاً آنها در کتاب خود می‌آورد. اینها را که نگاه کنیم و در آن دقیق شویم می‌بینیم که فردوسی در زمانی که حرف‌زن به فارسی نشانه بدعت و بی‌دینی و خواری بود، با این زبان به گردآوری گذشته تاریخی سرزمین خودش می‌پردازد. این دقیقاً همان احساسی است که به شما گفتم و البته نتج چنین کاری را هم به دوش می‌کشد و بهایش را هم می‌دهد تا آنجا که وقتی از دنیا رفت برخی متعصب می‌گفتند ما نمی‌گذاریم که او در گورستان مسلمانان دفن شود؛ اما مگر گناه او چه بود جز نوشتن پاره‌ای از یک فرهنگ و زبان گمشده و از یادرفته؟ یا دقیق‌تر بگویم هویت‌دادن به مردمی که طی سیمصدچند سال سرکوب شده بودند. فردوسی زمانی چنین اثری را نوشت که سامانیان همچون هر حکومتی که هم‌اود دارد و هم‌زوال، دوره زوال خودش را می‌گذرانند؛ و تازیان اثر او را اقامی علیه امنیت خود می‌دانستند و حتی خود فارسی‌زبان‌ها تلاش فردوسی را یک کوشش بدون سود و تلاش بی‌فایده تعبیر می‌کردند؛ به نکتۀ بسیر چشم‌گیری اشاره می‌کند، «فردوسی بهای کارش را هم داد» آری، او حتی مجبور شد اثرش را سال‌ها مخفی کند. اما می‌خواهم بدانم از نگاه مولف نمایشنامه «رستم و سهراب» که برای نوشتن آن سال‌ها متون مختلف را مطالعه کرد و است، اگر اگر باشد بها یا هنرینهایی را که فردوسی برای تصمیم ادبی- سیاسی‌اش می‌دهد، دقیق بررسی کنیم؛ چه نکاتی به شکلی برجسته، خودشان را نمایان می‌کنند؛ یکی همین که قدیمی‌ترین نسخه شاهنامه مربوط می‌شود به ۲۱۲ سال پس از مرگ فردوسی. دیگری همان که شما هم گفتید و من هم در مقدمه آورده‌ام که فردوسی تقریر بود که دفترها و سروده‌هایش را از چشم تاهالان و به قولی صحیح، بداندیشان دور نگه دارد. و مورد بعد این است که او دختری داشت که بعد از مرگ پدر میراث‌دار همه دست‌نوس‌های نهایی شاهنامه بود اما معلوم نیست بر سر این دختر، بعد از فردوسی چه می‌آید که بعد از ۲۰۰ سال حتی نسخه‌ای از دست‌رنج ۳۰ساله پدرش باقی نمی‌ماند. اما اصل نکته‌ای دیگر هم هست: همین که فردوسی تمامی میراث پدر خودش را برای سرایش شاهنامه می‌گذارد و در میان‌سال‌ی تنگ‌دست و در پیری فقیر می‌شود نشان از همان عدم حمایت حاکمان وقت از او دارد و او با این حال حاضر نشد دست از سرایش اثر خود بکشد و همین موضوع یعنی فدا کردن ثروتش برای نوشتن شاهنامه موضوعی بود که پسرش به‌خاطر آن، همیشه به قول خود فردوسی «با او، درشت» رفتار می‌کرد. او در ابتدای رستم و سهراب خودش انگار دارد از موضوعی پرده برمی‌دارد و آن را اعتراف می‌کند و من اولین‌بار این را در مقدمه «رستم و سهراب»، آورده‌ام. فردوسی در شرح پادشاهی خسرو پرویز در سوگ پسر از دست‌رفته‌اش شعر می‌سراید: پسری که جوانی خود را در دوران سلطان محمود غزنوی می‌گذراند و در اصل زندگ که چرا پدرش در مثلاً دربار سلطان که خیلی از شاعران هستند، جایی ندارد. اینها همه هزینه‌هایی است که وقتی می‌بینیم، تمامی زندگی شخصی و خانوادگی فردوسی را هم شامل می‌شود،

اما اسلامیة در موقعیت ابوزر سیمسون قرار می‌دهد. از طرفی دیگر من به توجّه به شناخت و مطالعه و سفرهایی که در نقاط مختلفی از دنیا داشته‌ام می‌توانم بگویم که ملت ایران یکی از پولیتیزه‌ترین و سیاسی‌ترین مردم در جهان هستند؛ با چنین وضعی و فشار اجتماعی‌بند که درها بسته است و فکر می‌کنید که چه کار می‌شود کرد؟ پس ناچار هستید که سیاسی شوید تا شاید بشود گوشه‌ای از معضل‌ها را بیان کنید. شما فکر می‌کنید آقای «پناهی» قلباً دوست داشته است که سیاسی شود؟ به هر رویی در دنیا که اینها که برشمرده، فکر کردم که جوانان باید مثلاً مصدق را بشناسند و دقیقاً بفهمند که چه بر سر او آمد؛ و من که بعد از ۶۰سال درباره مصدق یادداشت‌برداری و مطالعه کردم پس می‌توان اینها را بیاورم در یک کپسولی به اسم کتاب و آن را به نسل‌های جدید تحویل دهم، صحبت‌های اسلامیة جمله تکان‌دهنده‌ای (میلان کونکرا، به یاد می‌آورد موقعی که روس‌ها در ۱۹۶۸ به قول خودش «کنشور کوچکش» را اشغال می‌کنند و او را یادداشتی که بعدها به عنوان «مقدمه‌ای بر یک واریاسیون» منتشر می‌شود، می‌نویسد: «اگر مجبور شوم خودم را توصیف کنم، می‌گویم که آدم نویسندهای هستم که در دام دنیایی که به منته‌ا درجه سیاسی شده، گیر افتادم؛ با این نگاه فکر می‌کنم که شخصیت ماندن فردوسی هم از ابعادی دیگر تحت‌تأثیر چنین احساس‌هایی بوده است، و گرنه چه چیزی می‌توانست او را مجاب کند که همه ثروت خود را برای آفرینش اثری بگذارد که انگار بر خلاف جهت آب شنا می‌کند. موضوعی که حتی یک نیهنگ‌ا به نمایشنامه رستم و سهراب،» به خوبی آن را آشکار می‌کند. به هر طریق وقتی از ارزیابی اسلامیة درباره این برداشت می‌پرسم، او قاطعانه می‌گوید: «اگر فردوسی نبود، ایران موجودیت تاریخی نداشت.» و با سبک ویرزایی، فردوسی و اثر ماندگارش را معرفی می‌کند: «فردوسی ۳۰۰ سال بعد از سقوط نپاوند به دنیا آمد و کسانی که در ۳۰۰ سال قبل با شاعر برابری و برادری، نپاوند را فتح کرده بودند تا زمان به دنیا آمدن فردوسی،



نصیحت‌الملوک
نسخه‌های شیخ برای سیاستمداران
شیخ مصباح‌الدین سعدی
گردآوری و مقدمه:
سیدشهاب‌الدین طباطبایی
نشر:
چاپ اول: ۱۳۹۲



عکس:

تاریخ:

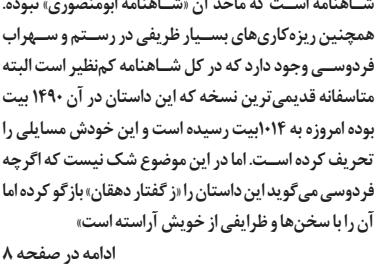
طباطبایی برای:

زندگی‌نامه نیما یوشیج، همه تلاش او این است که ابعادی از زندگی سیاسی نیما مشخص شود، مولف او را شاعری ترسیم می‌کند که هیچ‌وقت نسبت به مصایب اجتماعی روزگار آرام نبوده، نیما را از همان جوانی تفنگ به دست در حمایت از جنبش جنگل، برجسته می‌کند و یک فصل کتاب را به او و «حزب توده» اختصاص می‌دهد. زندگی‌نامه دکتر محمد مصدق نیز که تکلیفش مشخص است. در «مهنای و ملکوت» همچنین، یک داستان کاملاً عاشقانه به یک جدال عقیدتی و در لایه‌های پنهانش، سیاسی تبدیل می‌شود. در «ماجرای شگفت‌انگیز دیوید نیوسام» ماجرای تیمارستان رفتن محمدرضا شاه بعد از خروج از ایران را دست‌مایه کار خود می‌کند؛ و در واقع چنین رویکردی در اغلب آثار اسلامیة مشهود و مشخص است؛ اما سوال آنجا بود که او با این رویکرد بیانی و درون‌مایه‌ای فوق‌العاده قصد بیان کدام مفهوم خاص را دارد: «مساله این است که این مملکت در طول دوران خود دچار فاجعه‌های فراوانی شده است و این فاجعه‌ها مشکل‌های بسیار زیادی را برای آن ایجاد کرده است. یک ایرانی را در دست‌مایه کار خود می‌کند؛ و در واقع چنین رویکردی در اغلب آثار اسلامیة مشهود و مشخص است؛ اما سوال آنجا بود که او با این رویکرد بیانی و درون‌مایه‌ای فوق‌العاده قصد بیان کدام مفهوم خاص را دارد: «مساله این است که این مملکت در طول دوران خود دچار فاجعه‌های فراوانی شده است و این فاجعه‌ها مشکل‌های بسیار زیادی را برای آن ایجاد کرده است. یک ایرانی نگاه می‌کنم که هر کجا انقلابی رخ داده حداقل فورانی از هنر‌ها را به دنبال خود داشته است؛ مثلاً انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ پشت آن استاتیلافسکی، مایاکوفسکی، بولگکوف، یسنین و بسیاری افراد دیگر با تمام تضادی که پیدا کردند، شکوفا شدند و آثار بزرگی آفریدند. یا انقلاب کبیر فرانسه، منجر به چه شکوفایی و آفرینش‌های چشم‌گیری می‌شود. اما شما در اینجا چنین اتفاقی را نمی‌بینید چرا که مجموعه معتقد بود نباید شرایط خودش تحت‌الشعاع قرار بگیرد و هر چه اتفاق می‌افتد باید مطابق الگوی اصلی باشد. یعنی گویا مراسم تدفین روشنفکری را افتاده است.

چنین شرایطی شما را بیدون اینکه ممنوع را به راحتی در دست می‌گرفت و هر جا که فرصت مطالعه بود می‌خواند و کسی هم نمی‌دانست که من چه چیزی را می‌خوانم و گرفتاری‌های ساواک را هم نداشت و اتفاقاً باعث شد که چون متن انگلیسی را می‌خواند آنها را عمیق‌تر بفهمم. منظورم این است که با یک کار و تصمیم دقیق چگونه می‌شود به فقهی عمیق رسید، با این وصف اما می‌توانیم بگویم که اشتیاق اسلامیة در جوانی به شناخت آموزه‌های سوسیالیسمی آنقدر بود که برای درکی عمیق‌تر، متن انگلیسی کتاب‌هایی در این حوزه را می‌خواند؛ از طرفی دیگر من به توجّه به شناخت و مطالعه و سفرهایی که در نقاط مختلفی از دنیا داشته‌ام می‌توانم بگویم که ملت ایران یکی از پولیتیزه‌ترین و سیاسی‌ترین مردم در جهان هستند؛ با چنین وضعی و فشار اجتماعی‌بند که درها بسته است و فکر می‌کنید که چه کار می‌شود کرد؟ پس ناچار هستید که سیاسی شوید تا شاید بشود گوشه‌ای از معضل‌ها را بیان کنید. شما فکر می‌کنید آقای «پناهی» قلباً دوست داشته است که سیاسی شود؟ به هر رویی در دنیا که اینها که برشمرده، فکر کردم که جوانان باید مثلاً مصدق را بشناسند و دقیقاً بفهمند که چه بر سر او آمد؛ و من که بعد از ۶۰سال درباره مصدق یادداشت‌برداری و مطالعه کردم پس می‌توان اینها را بیاورم در یک کپسولی به اسم کتاب و آن را به نسل‌های جدید تحویل دهم، صحبت‌های اسلامیة جمله تکان‌دهنده‌ای (میلان کونکرا، به یاد می‌آورد موقعی که روس‌ها در ۱۹۶۸ به قول خودش «کنشور کوچکش» را اشغال می‌کنند و او را یادداشتی که بعدها به عنوان «مقدمه‌ای بر یک واریاسیون» منتشر می‌شود، می‌نویسد: «اگر مجبور شوم خودم را توصیف کنم، می‌گویم که آدم نویسندهای هستم که در دام دنیایی که به منته‌ا درجه سیاسی شده، گیر افتادم؛ با این نگاه فکر می‌کنم که شخصیت ماندن فردوسی هم از ابعادی دیگر تحت‌تأثیر چنین احساس‌هایی بوده است، و گرنه چه چیزی می‌توانست او را مجاب کند که همه ثروت خود را برای آفرینش اثری بگذارد که انگار بر خلاف جهت آب شنا می‌کند. موضوعی که حتی یک نیهنگ‌ا به نمایشنامه رستم و سهراب،» به خوبی آن را آشکار می‌کند. به هر طریق وقتی از ارزیابی اسلامیة درباره این برداشت می‌پرسم، او قاطعانه می‌گوید: «اگر فردوسی نبود، ایران موجودیت تاریخی نداشت.» و با سبک ویرزایی، فردوسی و اثر ماندگارش را معرفی می‌کند: «فردوسی ۳۰۰ سال بعد از سقوط نپاوند به دنیا آمد و کسانی که در ۳۰۰ سال قبل با شاعر برابری و برادری، نپاوند را فتح کرده بودند تا زمان به دنیا آمدن فردوسی،

زندگی‌نامه نیما یوشیج، همه تلاش او این است که ابعادی از زندگی سیاسی نیما مشخص شود، مولف او را شاعری ترسیم می‌کند که هیچ‌وقت نسبت به مصایب اجتماعی روزگار آرام نبوده، نیما را از همان جوانی تفنگ به دست در حمایت از جنبش جنگل، برجسته می‌کند و یک فصل کتاب را به او و «حزب توده» اختصاص می‌دهد. زندگی‌نامه دکتر محمد مصدق نیز که تکلیفش مشخص است. در «مهنای و ملکوت» همچنین، یک داستان کاملاً عاشقانه به یک جدال عقیدتی و در لایه‌های پنهانش، سیاسی تبدیل می‌شود. در «ماجرای شگفت‌انگیز دیوید نیوسام» ماجرای تیمارستان رفتن محمدرضا شاه بعد از خروج از ایران را دست‌مایه کار خود می‌کند؛ و در واقع چنین رویکردی در اغلب آثار اسلامیة مشهود و مشخص است؛ اما سوال آنجا بود که او با این رویکرد بیانی و درون‌مایه‌ای فوق‌العاده قصد بیان کدام مفهوم خاص را دارد: «مساله این است که این مملکت در طول دوران خود دچار فاجعه‌های فراوانی شده است و این فاجعه‌ها مشکل‌های بسیار زیادی را برای آن ایجاد کرده است. یک ایرانی را در دست‌مایه کار خود می‌کند؛ و در واقع چنین رویکردی در اغلب آثار اسلامیة مشهود و مشخص است؛ اما سوال آنجا بود که او با این رویکرد بیانی و درون‌مایه‌ای فوق‌العاده قصد بیان کدام مفهوم خاص را دارد: «مساله این است که این مملکت در طول دوران خود دچار فاجعه‌های فراوانی شده است و این فاجعه‌ها مشکل‌های بسیار زیادی را برای آن ایجاد کرده است. یک ایرانی نگاه می‌کنم که هر کجا انقلابی رخ داده حداقل فورانی از هنر‌ها را به دنبال خود داشته است؛ مثلاً انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ پشت آن استاتیلافسکی، مایاکوفسکی، بولگکوف، یسنین و بسیاری افراد دیگر با تمام تضادی که پیدا کردند، شکوفا شدند و آثار بزرگی آفریدند. یا انقلاب کبیر فرانسه، منجر به چه شکوفایی و آفرینش‌های چشم‌گیری می‌شود. اما شما در اینجا چنین اتفاقی را نمی‌بینید چرا که مجموعه معتقد بود نباید شرایط خودش تحت‌الشعاع قرار بگیرد و هر چه اتفاق می‌افتد باید مطابق الگوی اصلی باشد. یعنی گویا مراسم تدفین روشنفکری را افتاده است.

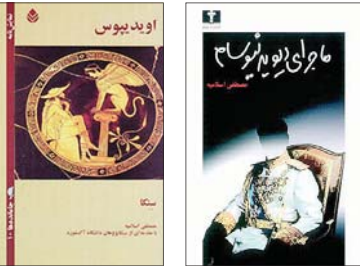
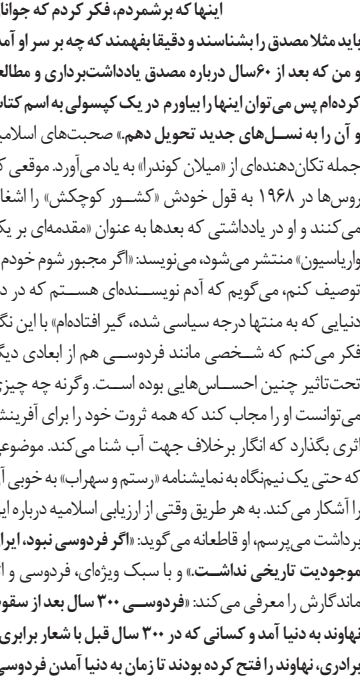
چنین شرایطی شما را بیدون اینکه ممنوع را به راحتی در دست می‌گرفت و هر جا که فرصت مطالعه بود می‌خواند و کسی هم نمی‌دانست که من چه چیزی را می‌خوانم و گرفتاری‌های ساواک را هم نداشت و اتفاقاً باعث شد که چون متن انگلیسی را می‌خواند آنها را عمیق‌تر بفهمم. منظورم این است که با یک کار و تصمیم دقیق چگونه می‌شود به فقهی عمیق رسید، با این وصف اما می‌توانیم بگویم که اشتیاق اسلامیة در جوانی به شناخت آموزه‌های سوسیالیسمی آنقدر بود که برای درکی عمیق‌تر، متن انگلیسی کتاب‌هایی در این حوزه را می‌خواند؛ از طرفی دیگر من به توجّه به شناخت و مطالعه و سفرهایی که در نقاط مختلفی از دنیا داشته‌ام می‌توانم بگویم که ملت ایران یکی از پولیتیزه‌ترین و سیاسی‌ترین مردم در جهان هستند؛ با چنین وضعی و فشار اجتماعی‌بند که درها بسته است و فکر می‌کنید که چه کار می‌شود کرد؟ پس ناچار هستید که سیاسی شوید تا شاید بشود گوشه‌ای از معضل‌ها را بیان کنید. شما فکر می‌کنید آقای «پناهی» قلباً دوست داشته است که سیاسی شود؟ به هر رویی در دنیا که اینها که برشمرده، فکر کردم که جوانان باید مثلاً مصدق را بشناسند و دقیقاً بفهمند که چه بر سر او آمد؛ و من که بعد از ۶۰سال درباره مصدق یادداشت‌برداری و مطالعه کردم پس می‌توان اینها را بیاورم در یک کپسولی به اسم کتاب و آن را به نسل‌های جدید تحویل دهم، صحبت‌های اسلامیة جمله تکان‌دهنده‌ای (میلان کونکرا، به یاد می‌آورد موقعی که روس‌ها در ۱۹۶۸ به قول خودش «کنشور کوچکش» را اشغال می‌کنند و او را یادداشتی که بعدها به عنوان «مقدمه‌ای بر یک واریاسیون» منتشر می‌شود، می‌نویسد: «اگر مجبور شوم خودم را توصیف کنم، می‌گویم که آدم نویسندهای هستم که در دام دنیایی که به منته‌ا درجه سیاسی شده، گیر افتادم؛ با این نگاه فکر می‌کنم که شخصیت ماندن فردوسی هم از ابعادی دیگر تحت‌تأثیر چنین احساس‌هایی بوده است، و گرنه چه چیزی می‌توانست او را مجاب کند که همه ثروت خود را برای آفرینش اثری بگذارد که انگار بر خلاف جهت آب شنا می‌کند. موضوعی که حتی یک نیهنگ‌ا به نمایشنامه رستم و سهراب،» به خوبی آن را آشکار می‌کند. به هر طریق وقتی از ارزیابی اسلامیة درباره این برداشت می‌پرسم، او قاطعانه می‌گوید: «اگر فردوسی نبود، ایران موجودیت تاریخی نداشت.» و با سبک ویرزایی، فردوسی و اثر ماندگارش را معرفی می‌کند: «فردوسی ۳۰۰ سال بعد از سقوط نپاوند به دنیا آمد و کسانی که در ۳۰۰ سال قبل با شاعر برابری و برادری، نپاوند را فتح کرده بودند تا زمان به دنیا آمدن فردوسی،



ادامه در صفحه ۸

زندگی‌نامه نیما یوشیج، همه تلاش او این است که ابعادی از زندگی سیاسی نیما مشخص شود، مولف او را شاعری ترسیم می‌کند که هیچ‌وقت نسبت به مصایب اجتماعی روزگار آرام نبوده، نیما را از همان جوانی تفنگ به دست در حمایت از جنبش جنگل، برجسته می‌کند و یک فصل کتاب را به او و «حزب توده» اختصاص می‌دهد. زندگی‌نامه دکتر محمد مصدق نیز که تکلیفش مشخص است. در «مهنای و ملکوت» همچنین، یک داستان کاملاً عاشقانه به یک جدال عقیدتی و در لایه‌های پنهانش، سیاسی تبدیل می‌شود. در «ماجرای شگفت‌انگیز دیوید نیوسام» ماجرای تیمارستان رفتن محمدرضا شاه بعد از خروج از ایران را دست‌مایه کار خود می‌کند؛ و در واقع چنین رویکردی در اغلب آثار اسلامیة مشهود و مشخص است؛ اما سوال آنجا بود که او با این رویکرد بیانی و درون‌مایه‌ای فوق‌العاده قصد بیان کدام مفهوم خاص را دارد: «مساله این است که این مملکت در طول دوران خود دچار فاجعه‌های فراوانی شده است و این فاجعه‌ها مشکل‌های بسیار زیادی را برای آن ایجاد کرده است. یک ایرانی را در دست‌مایه کار خود می‌کند؛ و در واقع چنین رویکردی در اغلب آثار اسلامیة مشهود و مشخص است؛ اما سوال آنجا بود که او با این رویکرد بیانی و درون‌مایه‌ای فوق‌العاده قصد بیان کدام مفهوم خاص را دارد: «مساله این است که این مملکت در طول دوران خود دچار فاجعه‌های فراوانی شده است و این فاجعه‌ها مشکل‌های بسیار زیادی را برای آن ایجاد کرده است. یک ایرانی نگاه می‌کنم که هر کجا انقلابی رخ داده حداقل فورانی از هنر‌ها را به دنبال خود داشته است؛ مثلاً انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ پشت آن استاتیلافسکی، مایاکوفسکی، بولگکوف، یسنین و بسیاری افراد دیگر با تمام تضادی که پیدا کردند، شکوفا شدند و آثار بزرگی آفریدند. یا انقلاب کبیر فرانسه، منجر به چه شکوفایی و آفرینش‌های چشم‌گیری می‌شود. اما شما در اینجا چنین اتفاقی را نمی‌بینید چرا که مجموعه معتقد بود نباید شرایط خودش تحت‌الشعاع قرار بگیرد و هر چه اتفاق می‌افتد باید مطابق الگوی اصلی باشد. یعنی گویا مراسم تدفین روشنفکری را افتاده است.

چنین شرایطی شما را بیدون اینکه ممنوع را به راحتی در دست می‌گرفت و هر جا که فرصت مطالعه بود می‌خواند و کسی هم نمی‌دانست که من چه چیزی را می‌خوانم و گرفتاری‌های ساواک را هم نداشت و اتفاقاً باعث شد که چون متن انگلیسی را می‌خواند آنها را عمیق‌تر بفهمم. منظورم این است که با یک کار و تصمیم دقیق چگونه می‌شود به فقهی عمیق رسید، با این وصف اما می‌توانیم بگویم که اشتیاق اسلامیة در جوانی به شناخت آموزه‌های سوسیالیسمی آنقدر بود که برای درکی عمیق‌تر، متن انگلیسی کتاب‌هایی در این حوزه را می‌خواند؛ از طرفی دیگر من به توجّه به شناخت و مطالعه و سفرهایی که در نقاط مختلفی از دنیا داشته‌ام می‌توانم بگویم که ملت ایران یکی از پولیتیزه‌ترین و سیاسی‌ترین مردم در جهان هستند؛ با چنین وضعی و فشار اجتماعی‌بند که درها بسته است و فکر می‌کنید که چه کار می‌شود کرد؟ پس ناچار هستید که سیاسی شوید تا شاید بشود گوشه‌ای از معضل‌ها را بیان کنید. شما فکر می‌کنید آقای «پناهی» قلباً دوست داشته است که سیاسی شود؟ به هر رویی در دنیا که اینها که برشمرده، فکر کردم که جوانان باید مثلاً مصدق را بشناسند و دقیقاً بفهمند که چه بر سر او آمد؛ و من که بعد از ۶۰سال درباره مصدق یادداشت‌برداری و مطالعه کردم پس می‌توان اینها را بیاورم در یک کپسولی به اسم کتاب و آن را به نسل‌های جدید تحویل دهم، صحبت‌های اسلامیة جمله تکان‌دهنده‌ای (میلان کونکرا، به یاد می‌آورد موقعی که روس‌ها در ۱۹۶۸ به قول خودش «کنشور کوچکش» را اشغال می‌کنند و او را یادداشتی که بعدها به عنوان «مقدمه‌ای بر یک واریاسیون» منتشر می‌شود، می‌نویسد: «اگر مجبور شوم خودم را توصیف کنم، می‌گویم که آدم نویسندهای هستم که در دام دنیایی که به منته‌ا درجه سیاسی شده، گیر افتادم؛ با این نگاه فکر می‌کنم که شخصیت ماندن فردوسی هم از ابعادی دیگر تحت‌تأثیر چنین احساس‌هایی بوده است، و گرنه چه چیزی می‌توانست او را مجاب کند که همه ثروت خود را برای آفرینش اثری بگذارد که انگار بر خلاف جهت آب شنا می‌کند. موضوعی که حتی یک نیهنگ‌ا به نمایشنامه رستم و سهراب،» به خوبی آن را آشکار می‌کند. به هر طریق وقتی از ارزیابی اسلامیة درباره این برداشت می‌پرسم، او قاطعانه می‌گوید: «اگر فردوسی نبود، ایران موجودیت تاریخی نداشت.» و با سبک ویرزایی، فردوسی و اثر ماندگارش را معرفی می‌کند: «فردوسی ۳۰۰ سال بعد از سقوط نپاوند به دنیا آمد و کسانی که در ۳۰۰ سال قبل با شاعر برابری و برادری، نپاوند را فتح کرده بودند تا زمان به دنیا آمدن فردوسی،



گزارشی از یک هم‌صحبتی با مصطفی اسلامیة به بهانه انتشار نمایشنامه‌های «رستم و سهراب» و «اویدپیوس»

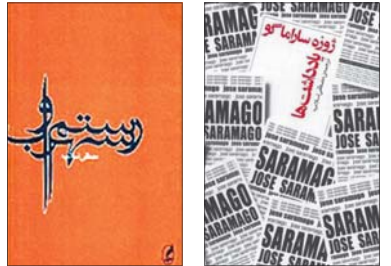
مراسم تدفین روشنفکری



که امروزه می‌بینیم و می‌خوانیم کاری بسیار غیراخلاقی است، می‌شود گفت کار آدم‌های تنبل است، یک‌سری سوال از قبل طرح می‌شود و شخصی به آن یک‌سری پاسخ مشخص می‌دهد و این باعث می‌شود که خلایقیت صورت بگیرد. مصاحبه از نظر من یعنی برقرارشدن دیالوگ، باید یک روزنامه به مصاحبه‌کننده فرصت دهد تا طی چند ماه آثار یک نویسنده را مطالعه کند، درباره آنها پژوهش و تحقیق کند و بعد بنشیند و با مولف به شکلی دیالوگ‌گونه درباره آثارش بحث کند؛ تا یک اثری خلق شود که برای همیشه ماندگار باشد.» از این نگاه مصطفی اسلامیة برقراری دیالوگ درباره یک کتاب را شیوه‌ای تحلیلی معرفی می‌کند و برای آنکه این روش به مقصد برسد، خواندن اکثر آثار مولفی که قرار است درباره اثرش صحبت شود را الزام‌آور می‌داند. پس از زندگی‌نامه نیما یوشیج، «به کجای این شب تیره» و «فولاد قلب» (زندگی‌نامه محمد مصدق) گفتیم؛ و ترجمه‌اش از «تاریخ هنر مدرن» که فکر می‌کنم کتاب مرجعی است. به‌خصوص به فصل‌های آخرش یعنی «سمت‌گیری‌های نوین در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰» اشاره کردم و همچنین از ترجمه چشم‌گیری، «تأثر تجربی» صحبت به میان آمد. او این توصیف‌ها را به فال نیک گرفت و تأکید داشت که «شما و همکارانتان خصوصیت‌های من را یک‌باره گویا احترامی برداشت نکنید. من می‌گویم حیف است که وقت بگذاریم و کاری دقیق انجام نشود. شما از دوران دور مصمم بودم که کارها را دقیق انجام دهم، مثلاً در زمان جوانی که یک‌سری کتاب‌ها مانند آثار «گورکی» یا «مارکسیسم» ممنوع بودند برای چاپ، به جای آن‌که ترجمه‌های اغلب ناقص آن کتاب‌ها را بترس و وحشت زیر پیراهن و مخفیانه، مانند دیگران حاصل کنم و بخوانم، این سختی را به خودم دادم که با وجود کمبود امکانات به شکلی تجربی زبان انگلیسی را بیاموزم. آن

وقت متن دقیق انگلیسی کتاب‌های ممنوع را به راحتی در دست می‌گرفتم و هر جا که فرصت مطالعه بود می‌خواندم و کسی هم نمی‌دانست که من چه چیزی را می‌خوانم و گرفتاری‌های ساواک را هم نداشت و اتفاقاً باعث شد که چون متن انگلیسی را می‌خواند آنها را عمیق‌تر بفهمم. منظورم این است که با یک کار و تصمیم دقیق چگونه می‌شود به فقهی عمیق رسید، با این وصف اما می‌توانیم بگویم که اشتیاق اسلامیة در جوانی به شناخت آموزه‌های سوسیالیسمی آنقدر بود که برای درکی عمیق‌تر، متن انگلیسی کتاب‌هایی در این حوزه را می‌خواند؛ از طرفی هم

می‌شود گفت اشتیاق او به آموزه‌های سوسیالیسم منجر به توانایی هرچه بیشترش در زبان انگلیسی شد. و ما امروز ترجمه‌های خوب او را به نوعی مدیون این امر هستیم. برداشتی که واکنش به آن، ابعاد تاز‌ای از تجربه‌های زیستی اسلامیة را نشود: «من اول می‌خواستیم یک عقیده‌ای داشته باشیم که آن را با تحقیق و مطالعه کسب کرده‌باشم و این راه را اتفاقاً با مطالعه اسلام آغاز کردم. اما بالاخره مطالعات من در دورانی که از آن گفتیم، در مسیر سوسیالیسم بود و در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۷ روی من تأثیر بسیار زیادی داشت. ضمن آنکه گفتمان غالب روشنفکری در آن دوران همین‌ها بود و من هم بالطبع تحت‌تأثیرش بودم. اما از سال ۱۳۵۰ یعنی در آن دهه‌ای که من به اروپا رفتم تا سفرهای درازمدتی را داشته باشم دچار یک تحول بزرگ شدم. سفرم به اروپا با این فکر بود که اگر استعدادی داشتم، آن را در راستای همین اندیشه‌های سوسیال بگذارم تا شاید بتوانم کاری مفید انجام دهم که تأثیرش روزی به کشورم نیز برسد. آن دهه، به کشورهای شرق اروپا، آلمان، لهستان، چک و ... رفتم؛ سفری که باورهای سوسیالیستی‌ام را فرو ریخت، چرا که آنچه در ذهنم درباره کشورهای سوسیالیستی تصور می‌کردم را هرگز ندیدم.» با این همه مصطفی اسلامیة همیشه و تا امروز نیز در ترجمه‌ا و تالیف‌های ادبی خود، رویکرد‌های سیاسی یا به عبارتی، اجتماعی را از دست نداده است. در



فردوسی در ۳۲۹، بیش از ۳۰۰سال پس از سقوط نپاوند، در دهی که آن را باز خوانند از تبار دهقانان طوس، زاده شد. در ۳۰۰سال با دردها و نوبدهای خوشی آغاز گشت که از بیابان‌های دوردست می‌رسید و بوی داد و دوستی و برابری و برادری می‌داد. اما آن بشارت‌دهندگان خوش‌اوا چون پیش آمدند، پیمان‌ها شکستند و پیام‌های خویش از یاد بردند، رنگ باختند و چون زاغ‌ساران بی‌آب‌ورنگ جامه فاتحان پوشیدند و هواداران پیشین خود را دشمنان مغلوب دانستند و آنان را با نگاهی حق به جانب نگرستند. همه راه‌ها بستند و همه درها را شکستند، و بی‌آن‌که راه دیگری بنمایند و درچه تاز‌ای بگشایند، همه چیز مغلوبان را تبه و سزاوار نابودی دانستند و تنها به حاکمیت مطلق بر آنان و آب و خاک‌شان اندیشیدند. این سطر‌ها، گوشه‌ای از پیش‌درآمد تازه‌ترین اثر مصطفی اسلامیة (۱۳۲۰) نویسنده و مترجم نام‌آشنای هرروزگار ما ست. شخصی که بررسی کارنامه برطمطراق کاری‌اش از سال‌های جوانی؛ نشان‌دهنده یک عمر کار ظریف و دقیق در حوزه ادبیات و البته هنر اند. او دیدگاه خود را از «دال‌قنون» می‌گیرد و در ۱۹سالگی هم‌زمان با ریاست «سعید نفیسی» به رادیو رفته و بیش‌تر از ۱۲ماه در استودیوی شماره هشت رادیو در کنار «بیزن مفید» به نقش‌خوانی (رادیویی می‌پردازد؛ سپس چندی کوتاه نزد «سیامک جلالی» در «روزنامه اطلاعات» مشغول کار شده و در همان سال‌های ۱۳۲۹ به استخدام «انتشارات فرانکلین» درمی‌آید تا تحت نظارت «نصف دریابندری» به نمونه‌خوانی و همیاری در امور ترجمه این انتشارات بنشیند. با همه اینها نیمه‌نگاهی به حضور پررنگ اسلامیة در حوزه ادبیات و هنر معاصر؛ اکنون که او در آستانه ۷۲سالگی قرار دارد چیزی نیست جز قلم توانا و رسمی تأثیرگذار که او ویراستاری کتاب‌هایی اغلب آکادمیک شروع می‌شود تا ترجمه تاریخ هنر، داستان و نمایش‌نامه‌ا از این دیدگاه اما می‌توان در مقام ترجمه به آثار مورد توجه او همچون «تاریخ هنر مدرن: نقاشی، پیکره‌سازی و معماری در قرن بیستم»، «تأثر تجربی: از استاتیلافسکی تا پیتیر بروک»، «چهار نوشته درباره کوپسیم»، «ایسن و استرن‌دیرگ» «امیلیون زافغنشین» (باتلزار و بلوندتا) و ... اشاره کرد. اما اسلامیة پیش از هر چیز دیگری به بهانه نوشتن سرگذشت‌نامه، شناخت شده است از او تاکنون دو سرگذشت‌نامه از زندگی و زیست «نیما یوشیج» و همچنین «دکتر محمد مصدق» به ترتیب با نام‌های «به کجای این شب تیره- نیلوفر ۱۳۹۰» و «فولاد قلب- نیلوفر ۱۳۸۹» منتشر شده است؛ رویکردی که گویا خود اسلامیة نیز هم‌سویی بسیاری با آن دارد چراکه وقتی از علاقه او درباره نوشتن سرگذشت‌نامه پرسیدم پاسخی نداد جز آن‌که: «زندگی‌نامه اشخاص برایم اهمیت دارد، به‌خصوص اشخاصی که در تاریخ معاصر ایران تأثیر فراوانی گذاشته باشند، نوشتن درباره زندگی دیگران، هر چند که مفید است اما وقتی نمی‌تواند به اندازه نوشتن درباره نیما یا مصدق درس آموز باشد، چه فایده‌ای دارد.» با همه اینها از مصطفی اسلامیة به تازگی دو اثر در قالب نمایشنامه به پیشخوان کتاب‌فروشی‌ها آمده است: یکی «رستم و سهراب- نشر آگه، اشفند ۱۳۹۱» که آغاز این مطلب با بخشی از آن گذاشتیم تا با او درباره آثار تاز‌اش به چند و چونی بنشینیم، چند و چونی که اگرچه او همواره آن را با رویی باز می‌پذیرد؛ اما اغلب، انتشار آن باب میل اسلامیة نیست. از این نگاه با نقل قولی از کتاب تحسین‌شده خسرو نافع، در ستایش گفت‌وگو؛ شروع کردیم؛ که با پذیرش گفت‌وگو، خوانخواه، پذیرفت‌ایم که تمام حقیقت در نزد ما نیست، بلکه دیگری نیز بخشی از حقیقت را می‌تواند در اختیار داشته باشد.» از مصطفی اسلامیة خواستیم که اساسی‌ترین دلیل برای عدم تمایل به انتشار گفت‌وگو درباره آثارش را بیان کند، درخواستی که پاسخش چیزی نبود جز آن‌که: «هر شخص یک خصوصیتی دارد، به‌خصوص علاقه‌ای به شهرت یا چهره‌شدن ندارم، به‌خصوص در این فضای کنونی، در واقع بیشتر مایل‌م کار‌های خودم را انجام دهم، یعنی بنویسم، و این کار البته دو لذت هم برایم دارد، یکی لذت خلق کردن و دیگری لذت اینکه برخی خوانندگان آثارم که با من ارتباط دارند

می‌آیند و درباره کتاب با هم حرف می‌زنیم.